

واقع شدن جزایر بحرین میان ناحیهٔ آحساء (در ساحل شرقی شبه‌جزیرهٔ عربستان) و قطر، در فاصله‌ای تقریباً برابر از این دو سرزمین، موقع جغرافیایی ویژه و ممتازی بدان داده است. بحرین در میانهٔ ناحیهٔ صید مروارید در خلیج فارس قرار دارد و از قدیم، بزرگ‌ترین بازار تجارت مروارید در خلیج فارس بوده است. به همین سبب، از گذشته‌های دور، درصدِ تعداد ساکنان آن نسبت به سایر مناطق و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بیشتر، و مردم آن مرفه‌تر بوده‌اند. به علاوه، از پدیده‌های طبیعی جزایر بحرین، وجود چشمه‌های آب شیرین است که همیشه توجه دریانوردان را به خود جلب می‌کرده است. تمرکز این چشمه‌ها در طول سواحل شمالی بحرین، سبب ایجاد نخلستان‌های فراوان و نیز کشت انواع میوه و سبزیجات در سواحل شمالی و شمال شرقی بحرین شده بوده است.

آگاهی‌های موجود نشان می‌دهد که عربان ساکنان قدیم بحرین نبوده‌اند و دست‌کم، ایرانیان سابقه‌ای افزون‌تر از ایشان در آنجا دارند. از یک روایت طبری برمی‌آید که در زمان ملوک طوایف، یعنی دوران پس از سقوط هخامنشیان و به‌ویژه در عصر اشکانی، عرب‌ها همه در حجاز و بادیه و مکه و یمن می‌زیستند. آن عده که در حجاز و بادیه بودند، به قحط و غلا گرفتار آمدند، اما از بیم اشکانیان به عراق نتوانستند آمد. پس، از حجاز به بحرین رفتند که در آن زمان، در قلمرو ایرانیان بود. اطلاعات موجود به دست آمده در باب بحرین، از منابع کلاسیک یونانی و رومی نیز عمدتاً مربوط به روزگار پس از هخامنشیان است. برخی مطالعات نشان داده که تا پیش از حدود سال ۱۹۰م در زمان اشکانیان، عربان هنوز وارد بحرین نشده بودند. همچنین، بر پایهٔ گزارش طبری می‌دانیم که تنها گروهی از عرب‌ها که در عصر اشکانی در پیرامون خلیج فارس می‌زیستند، بازماندهٔ اسیرانی بودند که بُخْتَنْصَر، شاه کلدانی بابل با خود به جنوب بین‌النهرین آورده بود. در سدهٔ دوم میلادی، ستیزه‌های خانگی اشکانیان که به دنبال ضعف اقتصادی دولت اشکانی روی داده بود، عواقب وخیمی به بار آورد. در عهد بلاش چهارم (در سال‌شمار قدیم: بلاش سوم؛ پادشاهی: ۱۴۸-۱۹۱م)، صلح طولانی میان ایران و روم به هم خورد. بلاش چهارم برای رهایی از این گرفتاری‌ها، به بهانهٔ مسئلهٔ ارمنستان، آغازگر جنگ شد. اما حاصل این نبرد، برخلاف آغاز آن، هولناک بود. نه تنها ارمنستان و بخشی از بین‌النهرین از کف اشکانیان به‌در رفت، که تیسفون در ۱۶۵م سقوط کرد. چندی بعد، در ۱۹۱م، در زمان بلاش پنجم (در سال‌شمار قدیم: بلاش چهارم)، تختگاه اشکانیان بار دیگر به دست رومیان غارت شد. به هر حال، در اواخر سدهٔ دوم میلادی و با ضعف قدرت اشکانیان، عده‌ای از قبایل عرب به سبب فقر و فاقه‌ای که بدان دچار بودند، به سواحل خلیج فارس روی آورده، آنجا مستقر شدند. از این روزگار به بعد، عرب نیز به ترکیب جمعیتی بحرین اضافه شدند.

## بحرین در روزگار ساسانیان

### روزبه زرین کوب

عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران



بخش «او» (ow-)، به معنی «آب»، به اضافهٔ پسوند نسبت «آل»؛ و این، همان پسوندی است که در واژگان فارسی، همچون پوشال و چنگال و امثال آن می‌توان دید.

افزون بر همهٔ اینها، خود کلمهٔ «بحرین» نیز کاملاً عربی به شمار نمی‌رود، زیرا مثنای «بحر» نیست، بلکه در اصل، مرکب است از «بحر» و «آن» که پسوند نسبت فارسی است. یعنی در اصل، «بحران» بوده است و درست به همین سبب است که از قدیم و در کتب انساب، منسوب به آنجا را «بحرانی» می‌گفتند - و نه: بحرینی - و این نام، حتی اکنون در میان برخی از ایرانیان جنوب ایران به عنوان نام خاندانی و خانوادگی به کار می‌رود.

از این رو، بحرین که در اصل، «بحران» بوده، صفت منسوب به «بحر» است و بحری یا دریایی معنی می‌دهد. پسوند «آن» نیز خود کلمهٔ نام‌هایی چون آبادان / عبّادان، داران، سلیمانان و سرقان در مناطق مجاور بحرین به کار رفته است و سابقه دارد.

به گزارش صاحب فتوح البلدان، در زمان پیامبر اسلام (ص)، مُنذر بن ساوی، از طایفهٔ بنو عبدالله بن زید، از قبیلهٔ تمیم از سوی ایرانیان بر عربان بحرین فرمانروایی داشت. به روایت بلاذری، عبدالله بن زید که از زردشتیان بحرین بود، لقب «اسبذی» داشت و به آبادی «اسبذ» در هَجَر منسوب بود. بلاذری در باب این واژه تنها بدین نکته اکتفا می‌کند که: «می‌گویند که وی [منذر بن ساوی] از جماعت اسبذیان است و ایشان از پرستندگان اسب در بحرین بوده‌اند. با اینکه برخی منابع دیگر چون سمعانی، یاقوت حموی، و جوالیقی نیز از «اسبذیه» یاد کرده، ایشان را پرستش‌کنندگان اسب دانسته‌اند، در منابع موجود، آگاهی بیشتری در باب آنها و کیش ایشان نمی‌توان یافت! در عین حال، متن‌های تاریخی و مطالعات باستان‌شناختی تا کنون دلیلی بر صحت این گفته به دست نداده، شاهدی در باب وجود کیش اسب‌پرستی در بحرین عصر ساسانی حاصل نیامده است. با وجود این، ارتباط میان گروهی از عربان زردشتی ساکن ناحیهٔ هجر با ایرانیان، و نیز انتساب این عده از عربان به یک آبادی به نام «اسبذ»، آن هم در ناحیهٔ هجر، جالب توجه است. به نظر می‌رسد که «اسبذ» محرف واژهٔ ایرانی «اسپ بد»، و این خود، البته تغییر یافتهٔ واژهٔ ایرانی «سپاهبد» است. واژهٔ «اسپ بد» در اسناد اشکانی شهرنسا و نیز در کتیبهٔ شاپور یکم بر دیوار کعبهٔ زردشت آمده، و در لغت به معنی «سُرور اسبان» است که در مفهوم «فرمانده سواره‌نظام» به کار می‌رفته است.

ایران قدمت شناخته‌شده دارد که به روایت اسدی طوسی در گرشاسب‌نامه، هنگامی که گرشاسب از سیستان و سیراف برای یاری رساندن به مهراب، شاه هند، سفری را به سوی سرانندیب آغاز کرد، از بحرین یا میش‌ماهیک نیز عبور کرد.

با این همه، شناخته‌شده‌ترین شواهد موجود از حضور فرهنگی ایرانیان در سواحل جنوبی خلیج فارس و نیز بحرین، باز به روزگار ساسانیان بازمی‌گردد. چنان‌که برخی محققان پیش‌تر نشان داده‌اند، بسیاری از اعلام جغرافیایی و نام آبادی‌های بحرین فارسی است. چنان‌که نام‌هایی چون: دراز، دمستان، سبز، شاخوره، فارسیه، کرانه، و مروزان به روشنی ایرانی هستند. یاریشه‌شناسی‌های واضح فارسی دارند. نام برخی مکان‌های موجود کنونی در بحرین نیز بازماندهٔ عصر ساسانی است. نام آبادی سیماهیج در بحرین، بازماندهٔ میش‌ماهیک (Mēšmāhik) عصر ساسانی است. این نام از جزیره‌ای به همین نام گرفته شده است و میش‌ماهیک به تدریج، به اوال تغییر یافت. اوال بزرگ‌ترین جزیره از مجمع‌الجزایر بحرین است که برحسب منابع سده‌های نخستین اسلامی، اوال، و در متن‌های یونانی ثولوس (Thylus) نامیده می‌شد. این جزیره را پیش‌تر، گاه، منامه / مینامه می‌نامیدند که واژه‌ای فارسی است. واژهٔ «منامه» - که اکنون نام پایتخت بحرین است - در واقع، معرب و محرف «میان آبه / میان آب» است. اوال نیز، چنان‌که برخی از اهل تحقیق گفته‌اند، واژه‌ای ایرانی، به معنی «مربوط با منسوب به آب» است؛ زیرا مشتمل می‌شود بر دو

## منابع

اسدی طوسی، علی بن احمد، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۳ | اقتداری، احمد، آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، صص ۵۹-۵۸ | بلاذری، ابوالحسن، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق/ ۱۹۷۸م، صص ۸۹، ۹۵-۹۶ | حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، تحقیق جواد ایرانی تبریزی، برلین، ۱۳۴۰ق، صص ۳۴-۶۳ | دینوری، ابوحنیفه، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۶۰م، صص ۴۰، ۴۳، ۶۷ | سجادی، صادق، «بحرین، I. پیشینه تاریخی، ۱. پیش از اسلام»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۱، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۴۰۲-۴۰۱ | طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۲، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م، ج ۱: ۶۱۱-۶۰۹، ج ۲: ۴۱، ۵۷-۵۵، ۱۶۹-۱۷۰ | علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، بیروت/ بغداد، ۱۹۷۶م، ج ۱: ۵۳۵-۵۳۳ | محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۱، تهران، یزدان، ۱۳۷۲، صص ۱۹۹-۲۰۰، ۲۱۰-۲۱۵ | محیط طباطبائی، محمد، «سرزمین بحرین»، خلیج فارس، ج ۱، تهران، اداره کل انتشارات و رادیو، [بی تا]، صص ۸۴-۸۷ | نولدکه، تودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ص ۴۱۲، حاشیه‌های ۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۲، ۴۱۳، حاشیه ۱۱۳ | یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، تحقیق فردیناند ووستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶م، ج ۲: ۵۳۷. Back, M., *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica, vol. 18, Leiden, 1978, p.357 | Chaumont, M. L., "Aspbed", *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, Vol. II, London, etc., 1987, pp. 791-792 | Gyselen, R., *La géographie administrative de l'empire sassanide*, Res Orientalis, vol. I, Paris, 1989, p. 60 | Marquart, J., *Ērānšāhr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Berlin, 1901, pp. 42-43 | Pliny, *Natural History*, tr. H. Rackham, vol. II. London, 1947, p. 455 | Strabo, *The Geography*, tr. H. L. Jones, vol. VII, London, 1966, p. 309.

در باب منصب «اسپ بد» البته اطلاع قابل توجهی در دست نیست، اما اشاره صریح کتیبه کعبه زردشت شاپور به شخصی به نام «پیروز اسپ بد» در فهرست درباریان شاپور یکم (تحریر فارسی میانه، بند ۳۱) قابل توجه است و بر اساس کاربرد این واژه، قطعاً منصبی نظامی بوده است. واژه «اسپ بد» از طریق زبان پهلوی اشکانی و بعد، فارسی میانه وارد زبان ارمنی نیز شده بود، چنان‌که ارمنیان سردار لشکر را «اسپاراپت» (Spara-pet)، و بعد، «آسپاراپت» (Asparapet) می‌خواندند. مورخان بیزانسی نیز از این واژه در همین معنا استفاده کرده‌اند، چنان‌که پروکوپئوس، فرمانده لشکر ساسانی را «آسپیدس» (Aspebedês)، و تتوفیلاکتوس سیموکاتا صاحب این منصب را «آسپایدس» (Aspabedês) نامیده است.



از آنجا که در عصر ساسانی، هجر، تختگاه بحرین شمرده می‌شده است و مرزبانان ایرانی در آنجا اقامت داشته‌اند، توضیح واژه «اسبد» که ریختی کاملاً ایرانی دارد، وضوح بیشتری می‌یابد. به نظر می‌رسد، عده‌ای از عربان بحرین در منطقه‌ای از هجر مستقر بوده‌اند که در عین حال، مقَر فرمانده سپاه ساسانی در بحرین بوده است. این عده که به احتمال زیاد، در خدمت سپاه ساسانی بوده‌اند، خود را به سپاهبد ساسانی در بحرین منسوب داشته‌اند. به این ترتیب، شاید گروهی از عربان قبیله تمیم که در جزو سپاه ساسانی در بحرین محسوب می‌شده‌اند، در انتساب به سپاهبد یا فرمانده سپاه ایران در بحرین، خویش را «سپاهبدی»، «اسپ بدی» و سرانجام، در شکل معرّب محزّف آن، خود را «اسبذی» خوانده‌اند. در طی چند سده بعد که وجه انتساب این گروه فراموش شده بود، مانند بسیاری از ریشه‌شناسی‌ها و معنی‌یابی‌های عامیانه، عده‌ای، لقب ایشان را به پرستش اسب مربوط دانستند.